



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

پنجشنبه ۲۹ سپتامبر ۲۰۲۲

بريالی دربابی

ارسالی: میر عبدالرحیم عزیز

بیاید جمعیت، شورای نظار و "مسعود" را بهتر بشناسیم

قسمت چهارم

۳ - «سازا»:

گرچه در نخستین فراز این نوشته، از «سازا» (سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان) اسمی به میان نیامد؛ مگر نظر به حضور مخرب و خونباری که این سازمان تروریستی (بعد از کشته شدن طاهر بدخشی و مولانا باعث دروازی و حفیظ پنجشیری) در وقایع و حوادث نظامی - سیاسی کشور به خصوص بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ داشت، نباید صرفاً با تذکار نام هر دو جناح «ستمی...» بسنده کرد. بایست در مورد این سازمان منضبط، مخفی، نظامی، سیاسی و اطلاعاتی، که باز هم شکل عوض کرده، و در خارج کشور هم گستره ای فعالیت های سیاسی و استخباراتی را توسعه داده است، ولو به طور مؤجز و فشرده، نوشت.

امپریالیزم شوروی بر مبنای ستراتیژی ره یافت به آب های گرم که لازمه اش کسب قدرت حاکمه، چه مستقیم، چه غیر مستقیم، در افغانستان بود، «حزب دموکراتیک خلق» را در کشور ما پایگذاری نمود. و تدابیر لازمه را غرض محدود ساختن و مهار کردن احزاب، و سازمان های ضد شوروی با نفوذ در داخل آنها؛ ترغیب و تطمیع شان در جهت پروسه وحدت با «حزب دموکراتیک خلق»، در پی آن ادغام (به واقع هضم) آنان در آن حزب؛ اتخاذ کرد. از جمله، شاخه هایی از حزب مذکور را جدا نمود. همچنان بعضی از شاخه های جدا شده را (ظاهراً) در تقابل با حزب خلق قرار داد، که در پهلوی کاروبار اصلی شان، نگذارند که عناصری دلزده، و جدا شده از مدار آن حزب، به سوی دشمنان واقعی سوسیال امپریالیزم روس رفته مبارزه ای شانرا با آنها سمت و سوی اصولی بخشند؛ مثل «خلق کارگر»؛ «کجا»؛ «جمعیت انقلابی زحمتکشان»؛ «گروه کار» و امثالهم. قبل از جدایی

شاخه های یاد شده از این حزب خاین به وطن، و بعد از آن، گروه ها و افرادی واقعاً مترقی، هوشیار و مبارز واقعی هم بودند که بنا بر تضاد ایدئولوژیک-سیاسی، که خود ناشی از انشعاب در جنبش بین المللی کمونیستی بود، از این حزب، بریدند و در تقابل انتاگونیستیک و آشتی ناپذیر با آن حزب منفور و وطن فروش و شاخه هایش قرار گرفتند. و علیه آن به مبارزه مستدام و پیگیر ایدئولوژیک - سیاسی، یا مبارزه مسلحانه مبادرت ورزیدند، که به همین علت عده ای از آنان به قتل رسیدند. برخی دیگر زندانی و یا اعدام شدند (مثل «دسته پیشرو» که به اثر فعالیت چند تن از اعضای خاد که به داخل این دسته نفوذ کرده بودند، عده ای از اعضای «دسته...» مذکور گرفتار و اعدام گردیدند. یک تن از اعضای نفوذی در این دسته، (بنابر ملحوظات امنیتی از نوشتن نام وی صرف نظر شد). که بار اول در رابطه یکی از سازمانهای شعله ای (...). در ماه سنبله سال ۱۳۵۹ «گرفتار» گردید. بعد از پایان دوماهه ماموریتش در «کوته قفلی» های صدارت، «رها» گردید، و به پشاور فرستاده شد. وی در داخل «دسته پیشرو» نفوذ نمود. و برای بار دوم، مدت «قیدش» ۲۰ سال تعیین گردید. نامبرده که بر اساس قانون رهائی زندانیان سیاسی به خاطر «پروسه مصالحه ملی»، نصف قیدش را سپری نه نموده بود که رها گردد، گویا با قبول داوطلبانه خدمت عسکری در سال (۱۳۶۷) از زندان «رها» گردید، و به حیث بادیگارد داکتر کریم بها رئیس خاد پنج، آن بخش خاد بریاست بها در پایگاه نظامی متروک روسها در دامنه کوه خیر خانه انتقال یافته بود، گمارده شد. قرار معلوم خادی مذکور هم اکنون در شهر نیویارک اقامت دارد).

طاهر بدخشی یک تن از مؤسسین «حزب دموکراتیک خلق» که مردی بود جدی، با دانش و استوار و علیه هرگونه وابستگی موضع داشت، تسلط خفتبار و حاکمیت روس بر سایر ملیت های شوروی سابق را «ستم ملی» تلقی نموده؛ آنرا در میان پیروانش ترویج و تبلیغ می نمود. وی بر ستم طبقه حاکمه ملیت (قوم) پشتون بر سایر ملیت ها (اقوام) من جمله قوم پشتون؛ همواره تاکید می ورزید. با همین منشاء اختلاف و بسا نقاط نظر ناهمگون دیگر با مشی «حزب دموکراتیک خلق»، محفلش را که در میان مردم بنام «ستم ملی» یا «ستمی» معروف شده بود، از حزب وطن فروشان خلق و پرچم مجزا ساخت. و به «محفل انتظار» تسمیه نمود. نامبرده از زمینه محفل یادشده (در سال ۱۳۴۷) به تأسیس «سازا» پرداخت.

محرزاً به همین علت، یعنی تبلیغ نظرات ضد «حاکمیت و ستم روس ها بر سایر ملیت ها» و ترویج «کسب قدرت دولتی، در عدم وابستگی به این یا آن قدرت بزرگ خارجی، از طریق ایجاد پایگاه های مبارزه مسلحانه، در گام نخست، در کوهستانهای صعب العبور بدخشان و پنج شیر...»

، بدخشی و مولانا باعث (که بعداً از «سازا» جدا شده «سفا» را اساس گذاشت) به دستور مشاورین روسی (K.G.B.) زندانی شده، و در آنجا اعدام گردیدند...

پرداختن به چگونگی و چرایی فرار مولانا باعث دروازی از شفاخانه «عقلی و عصبی» علی آباد، که از زندان دهمزنگ غرض تداوی به آنجا انتقال داده شده بود، و کشته شدن یک تن از محافظین وی؛ همچنان زخمی شدن محافظ دومی، که زخمش سبب فلج آن عسکر بدبخت گردید؛ هکذا حبس چند روزه داکتر اسد احسان «غبار» در رابطه فرار مولانا و دستگیری دوباره مولانا باعث توسط پولیس مخفی دولت کودتا از منطقه «خیرخانه مینه» را می گذارم به فرصت دیگر. اما در مورد زندانی شدن بدخشی و اعدامش به اتهام دست داشتن در به اصطلاح کودتای کشتمند بانیست به نکات زیر توجه کرد:

سلطانعلی کشتمند (که خسر بره بدخشی و «دوست مورد اعتمادش» نیز بود)؛ به مثابه «کودتاچی»، شاپور احمد زی، لوی درستیز وزارت دفاع و داکتر علی اکبر رئیس شفاخانه «جمهوریت» و ... را با خود یکجا در معرض دید پولیس سیاسی قرار میدهد... این عضو اصلی K.G.B در زندان توظیف میگردد، تا به کشف بخشهای غیر علنی «سازا» (که K.G.B. عواملش را قبل از انشعاب بدخشی از «حزب دموکراتیک خلق»، در حلقه های طرفدار بدخشی جابجا کرده بود؛ مگر بعد از انشعاب و تشکل سازمان «سازا» موفق به کشف آن بخشها نگردیده بود)؛ عملکرد های سازمان مذکور در آتیه؛ موضعگیری بدخشی در قبال اعزام نیرو های نظامی شوروی به افغانستان و بسا راز ها و برنامه های بر ملا نشده ی دیگر؛ از رهبر آن سازمان بپردازد. و را پور آنرا، البته توأم با نظر شخص خودش در مورد اعدام و یا ادامه حیات بدخشی، به مشاورین روسی زندان ارائه نماید. بر اساس راپور کشتمند، توأم با نظر وی در مورد اعدام بدخشی، رهبر «سازا» در زندان پلچرخ اعدام گردید.

(در رابطه نقش کشتمند در قتل بدخشی، جنرال شاهپور احمدزی و داکتر میر علی اکبر رئیس شفاخانه جمهوریت از رساله «نگاهی مختصر به پاره ای از عملکرد های K.G.B. در افغانستان» مورخ ۱۹۹۶ نقل به مفهوم شده است).

K.G.B. ، با قتل طاهر بدخشی و مولانا بحرالدين باعث دروازی (که در مناطق بدخشان از محبوبیت برخوردار بودند)، همچنان حفیظ پنجشیری، این افتخارمردم دلیر و وطن پرست پنجشیر، نخستین گام عملی را در افتراق و بهم اندازی اقوام با هم برادر کشور، که در درازای تاریخ، در همزیستی و با همی نسبی، زیست می نمودند؛ برداشت. (هم اکنون تداوم خونبار این افتراق از

طرف «شورای نظار» و شرکاء: حزب «وحدت»، «جنبش ملی اسلامی» و...، به وضاحت مشاهده میشود).

دیگر اینکه، KGB اجنت هایش را که در فراکسیون جدا شده از حزب خلق، که بعداً به «سازا» و «سفزا» تسمیه شد، قبلاً به خاطر تسخیر هر دو نهاد از درون، تعبیه کرده بود، در مراتب حساس و بالایی آنها جابجا کرده، سازمانهای مذکور را زیر فرمانش درآورد. بعداً زمینه ترور «دابس»، سفیر امریکا را در کابل، ذریعه «سفزا» تدارک دید؛ زیرا که از تماس امین که برقراری روابط نزدیک و دوستانه با امریکا را آرزو می نمود، با سفیر امریکا (که در فن سرنگون ساختن دولت های مخالف امریکا، چه از طریق کودتا و یا سایر اشکال واژگون سازی، دارای پیشینه و تجربه کافی بود) شدیداً می هراسید. و به طور کل از همین سبب تماس دابس با امین را تحت نظر داشت. غوربندی نیز در کتابش: «نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان» به این نکته مهم اشاره نموده است: «امین می خواست سیاست خود را متوازن سازد و با کشور های غربی بخصوص امریکا مناسبات کشور را بهبود بخشد... امریکا با وجود تقاضاهای امین هیچگونه آمادگی نشان نداد...» (صفحات ۶، ۸، و ۸۷ همان کتاب)

K.G.B. با طرح گرفتاری دوباره مولانا باعث (بعد از فرارش از شفاخانه علی آباد) اتمسفر خشم و انتقام از دولت تره کی - امین را در داخل سازمان «سفزا» ایجاد نمود، و موفق گردید زمینه گروگانگیری سفیر امریکا را، به روال شکل گیری توطئه، توسط عده ای انتقامجو و نا آگاه از دسیسه پشت پرده ای آن سازمان، مهیا سازد، که دابس را گروگان گیرند و رهبر شان را از زندان رها گردانند. و یا در صورت اعدام مولانا باعث در زندان، کدام خواست دیگری را مطرح نمایند. از جانب دیگر قوای واکنش سریع وزارت داخله را وارد میدانگاه نمود، تا مرحله نهایی پلان ترور دابس توسط قوای مذکور (به تاریخ ۴ فبروری ۱۹۷۹) پیاده گردد. و مرادش که قطع مناسبات سیاسی امریکا با دولت تحت حمایتش بود، حاصل شود، که شد. آخر کشوری را که خیال تصاحب همیشگی اش را در سر داشت و آنرا به اصطلاح جمهوری شانزدهم می شمرد، چگونه می توانست روابط آزادانه ای آنرا با رقیبش (امپریالیزم امریکا) تحمل نماید، و بگذارد که دابس خط حرکی دولت امین را از وابستگی به شوروی منحرف سازد، یا در غیر آن، چنین دولتی را با کودتا واژگون نماید.

در مورد گروگانگیری سازمان «سفزا»، که در ماهیت امر «سازا» و «سفزا» یکی بوده، سخنی چند با شما خوانندگان موشکاف در میان گذاشته شد، امید که «عبورناخودآگاه نگارنده از متن به حاشیه» تلقی نگردیده باشد.

حال به گونه‌ی مثال توجه تانرا به اختطاف (شاید هم قتل سیاسی) توسط «سازا»، در خارج از کشور جلب می‌نمایم:

تعدادی از اعضای سازمان «سازا» زیر پوشش افراد ضد دولتی در زندان پلچرخ فعالیت داشتند: مثل آقای عیدی محمد از بدخشان، آقای بصیر بدروز از پنجشیر، که گاهی با دیگر هم‌ردیفانش در داخل «سنگر استخبارتی زندانیان تسلیم شده»، یعنی «کارگاه صنعتی زندان» مشغول ساختن آلچک و دستبند برای زندانیان و درب و دروازه و دستگیر و پنجره آهنی برای زندان؛ بود. و زمانی هم در میان سلولهای زندان به کار و بار استخباراتی و تبلیغی، عمدتاً برای «مسعود قهرمان»، اشتغال داشت. همچنان برخی از زندانیان اعدامی را طبق دستور اطلاعات زندان؛ زیر نظر می‌گرفت. برادران انجنیر حسین از اهالی شریف پنجشیر، هر یک ... ، نجیب و زبیر (زبیر بادیگارد و درایور داکتر کریم بها رئیس خاد پنج که با سایر زندانیان اعدامی، به بهانه اعدام از زندان خارج ساخته شد) و رفیقش امین جان، جوان آرام، مؤدب، خوش سیما و کاراته باز (که بعد از رهائی از زندان به سمت بادیگارد محبوب الله کوشانی توظیف گردید)؛ اما شخص انجنیر حسین در جریان رهائی زندانیان به خاطر «مصالحه ملی» حدود ۸۰ نفر از محبوسانی را که بر طبق قانون رهائی محبوسین از زندان (که به نسبت «مصالحه ملی»، به مثابه نخستین ریفورم دل خوشکن و عوام فریبانه، تازه تدوین و از طرف دولت پوشالی نافذ شده بود)، نصف حبس شان را تا نافذ شدن قانون مذکور سپری نکرده بودند، که رها کردند؛ شخصاً ضمانت نموده از زندان بیرون آورد.

افراد رها شده، به طور کتبی و یا شفاهی تعهد سپرده بودند که در خارج از زندان به نفع «مصالحه ملی» تبلیغ نمایند. یک تن از رها شدگان، یعنی (م) مامور احصائیه مرکزی که نگارنده وی را می‌شناخت، تصور می‌کرد که با تعهد دروغین می‌تواند بعد از آزادی به خارج از کشور فرار نماید و به ریش تعهد گیرنده بخندد؛ اما تعهد دهنده که قیدش بیست سال تعیین شده بود، بعد از رهائی از زندان و مدتی اقامت در کابل، حین فرار در راه و یا در پاکستان مفقود شد که تا کنون اثری از وی در دست نیست (کی میداند، چه تعداد از رها شدگان این گروه، به امید آزادی «تعهد» سپرده و به همین سرنوشت دچار شده باشند).

سازمان «سازا» بیشترین نیرویش را متوجه کار مخفی در میان «دهقانان، معلمان، پیشه‌وران، روشنفکران ملکی و نظامی» متنفذین محلی و به گفته دستگیر پنجشیری «عالمان صیقل شده دین اسلام» (!) ساخته بود.

این سازمان، که K.G.B. بعد از قتل رهبرش از سر تا به پای آنرا تسخیر کرده بود، «اسلام سازایی» را در مناطق مورد نظرش تبلیغ و ترویج می نمود و زیرکانه سعی می ورزید تضاد اسلام بنیاد گرا را در رابطه با «همسایه بزرگ شمالی» به نقد کشیده، همکاری با قوای تجاوزگر را به نفع صلح و امنیت در افغانستان، و ثبات در منطقه و جهان؛ وانمود سازد.

از آنجائی که این سازمان به مثابه یک نهاد زیرزمینی، منضبط و مسلح با تفکر اسلامی (همچنان «اسلام سازایی») عمل میکرد، مدت های طولانی از انظار دور مانده بود. و در متن مطالب، یا تفسیر و تبصره جراید داخلی به ویژه رسانه های خبری خارج از کشور، اسمی از آن برده نمی شد (یا به گفته دستگیر پنجشیری: " «سازا» از آغاز تشکیل بی سر و صدای خویش در صحنه سیاسی و نظامی کشور همواره حضور و نفوذ داشته است"، صفحه ۱۸۱ " ظهور و زوال...")؛ مگر سازمان مذکور بعد از به اصطلاح پیروزی برادران جهادی جمعیت اسلامی ربانی- مسعود، عرض وجود نمود.

منشی اول این سازمان محبوب الله کوشانی در «مزار شریف» طی اعلامیه ای «انحلال» سازمان «سازا» (تحت این عنوان که با رسیدن جمعیت اسلامی به قدرت، هدف غایی و نهایی «سازا» تحقق یافته است) را رسماً اعلام کرد. (در ست مانند انحلال تاکتیکی فرکسیون پرچم، بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ داود خان؛ به بهانه ای اینکه، مرانامه حزب شان در بیانیه ای «خطاب به مردم» داود خان بازتاب یافته است، حزب شان را «منحل» اعلام نمودند). از آن تاریخ به بعد، برخی از نویسندگان در نوشته هایشان از «سازا» نام می بردند.

K.G.B. ، بنا بر ملاحظات اطلاعاتی، سعی می نمود، تا سر و صدای این «بی صدا ها» که بخشی از آنان را در داخل «شورای نظار» توظیف کرده و قسمت دیگرش را در همگامی با خاد نجیب الله قرار داده بود، بالا نشود. از آنجایی که حقایق، که خود بازتاب واقعیت هاست، بنابر خصلت برملا شونده ای که دارند، از میان انبوه حوادث و رخدادهای تاریخی، و از درون موضوعات بسیار متراکم و لا در لای پنهان ساخته شده ای کنونی؛ همچنان از زیر هزاران خروار خاک و سنگ و ریگ (هرگاهی که مدفون شده باشند)؛ به بیرون می جهند. مردم به حقایق دست یافتند و آن اینکه : قهرمان ساخته شده ای استعمار روس یعنی «مسعود به جای رسیده» با «سازا» رابطه ای

تنگاتنگ دارد. روی همین ملحوظ برای زدودن این خبر از اذهان مردم، مصاحبه ای دیکته شده، راه انداخته شد. تا از یک سو این نکته در اذهان تداعی گردد، که رابطه مسعود در گذشته با «سازا» تاکتیکی بوده، و از سوی دیگر عوام الناس را به این باور برسانند که هر دو سازمان («سازا» و «سفزا») در منطقه؛ توسط «مسعود قهرمان» نابود شده اند.

بهتر خواهد بود که به پرسش و پاسخ زیر (پرسشگران منصور و مینوی عضو انجمن نویسندگان کشم بدخشان نشریه «میثاق خون» شماره ۸۴ و ۸۵) توجه کنیم: سوال از مسعود:
" بنا بر گزارش های منتشره شما در گذشته روابطی با سران «سازا» و «سفزا» ها داشتید، دست آوردتان از آن ملاقات ها چه بود؟ در حالی که ما شاهد درگیری شدید [بخوان وحدت و همیاری غرض سرکوب مبارزان واقعی جنگ مقاومت - نربابایی] میان شورای نظار و نیرو های «سازا» در جنگ های اخیر بوده ایم.

"جواب مسعود: "ما بعد از خروج قوای شوروی و اعلام عفو عمومی از جانب رهبران تنظیم ها از سازی ها و سفزایی ها خواستیم تا از دشمنی با اسلام و مردم دست بردارند و به مجاهدین بپیوندند، ولی متأسفانه نپذیرفتند و ما مجبور شدیم از طریق جنگ مناطق را از وجود آنها تصفیه نمائیم "
حالا می بینیم که ودان در صفحه ۸۳ اثرش «**دشنه های سرخ**» در این مورد چه می نویسد:
«...بخشی از آنها (ستم ملی) بنابر استشاره حلقات ایراتیفی روسها جوخه جوخه با احمد شاه مسعود بپیوسته بودند»

در بالا اشاره شد که بخشی اینان در همگامی با خاد قرار داشتند، تقرر اعضای رهبری آن یعنی بشیر بغلانی، محبوب الله کوشانی و اسحاق کاوه به سمت های معاون صدارت، وزیر پلان، وزیر عدلیه و وزیر معادن و صنایع در کابینه کشتمند، مثال بسیار روشن این همکاری در گذشته ها که تا هم اکنون نیز ادامه دارد، بوده می تواند.

بیشترین ملا های نازدانه دولت خادی شده ای نجیب از همین ماشین اسلام سازی «سازا» بیرون شده، در مساجد، خانقاه ها و سایر نهاد های مذهبی تقسیم شدند. حتی بالای منبر مساجد در کشور های اروپایی و امریکایی (مثلاً «نیویارک») به سمت خطیب، خزیدند و به ستایش از «شورای نظار» به خصوص از «رهبر کثیرالعباد» آن پرداختند. و به خاطر کشف القاب نوین و ابداع صفات و کمالات تازه و غنای هرچه بیشتر پسوند و پیشوند نام «کج کلاه» به تعمق و تفکر سکر آوری فرو رفتند، تا هموطنان مهاجر شانرا بفریبند و به «**مردی که بروی آب دریا راه می رفت**» معتقد سازند..

در رابطه با عملکرد اینان در جمعیت اسلامی قبل از ۸ ثور بسیار بسیار سیاهتر از هر سیاهی، در بحث «شورای نظار» تذکار شد؛ اما بعد از آن تاریخ ننگین، بایست اضافه نمود که K.G.B. اعضای مهم و محیل «سازا»، قسماً خاد، را در تشکیلات روابط خارجی دولت ربانی - مسعود با کشور هایی دارای روابط دیپلماتیک جابجا کرد. و از ایشان به حیث سفیر و سکرتر و... استفاده نمود (به مثل: انجنیر ایشان عریف، لطیف پدram ، هم اکنون غلام سخی غیرت نماینده رسمی دولت در مسکو، و امثال آنها)

در پایان متن مربوط به «سازا» (البته با پوزش)، باز هم پاراگراف مختصر از نوشته (برزین) را می گنجانم: «... ، K.G.B. از بدو تشکل جمعیت اسلامی، عناصر « ستمی» [«ستمی» : نامی که قبل از تشکیل «سازا» به گروه بدخشی اتلاق میشد - دُربابایی] را که با استاد ربانی دارای علایق مشترک منطقه ای و قومی بودند، در حول و حوش او قرار داد. این عناصر ریوه گر و مکار که در آتش اشتیاق تجزیه کشور(چنین مباد!) می سوختند و در فن تشکیل سازی، فرکسیون بازی و گرد آوری اطلاعات برای امپریالیزم شوروی، تجربه «حزب دموکراتیک خلق» را پشت سر گذاشته بودند؛ او را در کار و بار تحزب یاری نمودند.

ربانی علی رغم آنکه از هویت اصلی این عناصر آگاهی قبلی داشت، با آنهم طور معروف خودش را نمی خاراند؛ زیرا که به مهارت و تجربه این عده نیاز مبرم احساس می نمود. و از جانبی دیگر با زیرکی ملا گونه اش حساب روز مبادا، یعنی خویشاوندی سیاسی با «همسایه بزرگ شمالی» اش را نیز داشت. مزید بر دو علت فوق استاد [نازک صدا، کرشمه گر و ناز طلب - دربابایی] از مداحی این چاخان های «خوش برخورد» که در وصف «خصال نیکو» و «دانش بی پایان» اش با همدیگر به رقابتی خنده آوری می پرداختند و او را به مثابه «رهبر بی همتای جهاد» و رئیس بی چون و چرای دولت آینده افغانستان ستایش می نمودند و با ملایمت یک روانکاو ، کمپلکس های روانی و عقده های حقارت و «خود رهبر بینی» او را نوازش می دادند؛ لذت خاص و بی سابقه می برد. این عناصر روس پرست با سر انگشتان سفید و ظریف خود موم شخصیت سیال «استاد سخن» را به بازی می گرفتند، تا روزی از وی ملا بنویس سیاست خونبار امپریالیزم شوروی دیروز، و امپریالیزم کجکول به گردن کنونی روس، در افغانستان بسازند».

پایان قسمت چهارم